

#### حسین آقابگی

عزت‌الله‌رمضانی‌فر از قدیمی‌ترین بازیگران سینما و تلویزیون ایران است و در تئاتر هم سابقه‌های طولانی دارد. شاید او را کمتر در قامت یک ستاره دیده باشیم، اما همیشه جزء اولین ها و خیلی از اوقات در میان معتبرترین ها بوده است.
رمضانی فر کارش را در سینما با دارپوش مهرجویی آغاز کرد؛ با فیلم گاو و حالا آخرین کارش در سینما را هم که قرار است به‌زودی نمایش داده شود با مهرجویی انجام داده؛ فیلم لامینور.
در این میان از کار بابیضایی و تقوایی و فریدون گله گرفته تا تعداد زیادی از فیلمفارسی‌ها، تجربه‌های متنوعی داشته‌است و صحبت کردن با چنین فردی می‌تواند زوایای جدیدی از تاریخ سینمای ایران را مشخص کند.
رمضانی فر حالا در گفت‌وگو با ما از اولین روزهای تلویزیون ایران گرفته تا مافیاهای بازیگری در دوران قبل از انقلاب و از مهرجویی و بیضایی و تقوایی گرفته تا کارگردان‌های فیلمفارسی حرف‌های صریح و تازهای بیان می‌کند. این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

#### II

**در بین مردم به بازیگری مشهور هستید اما کمتر کسی اطلاع دارد که به‌صورت حرفه‌ای در حوزه فیلمبرداری تحصیل کرده‌اید. چطور به رشته بازیگری گرایش پیدا کردید؟**

این در شروع کار من بود. وقتی دیلم گرفتم و خواستم به دانشگاه بروم، آن زمان هم هیچ دانشگاهی رشته بازیگری در خود نداشت؛ اما رشته بازیگری را خارج از دانشکده یادگرفتم. من به‌خاطر اینکه به سینما نزدیک باشم رشته عکاسی و فیلمبرداری را انتخاب کردم، ولی بازیگری را باید به‌صورت آزاد و خارج از دانشگاه طی می‌کردیم. البته از قبل به عکاسی هم علاقه‌مند بودم چون نظرم این بود که یک بازیگر باید لنز دوربین را بشناسد و با دوربین آشنا باشد، با عکاسی و فیلمبرداری آشنایی داشته باشد. در زمان بازی کردن هم به فیلمبرداری بسیار کمک کردم. چندین بار این کار را به‌صورت دقیق انجام دادم. من که الان بازیگر هستم کاملاً به تمام لنزها اشراف دارم و حتی از شیراه‌می فهمم این لنز کجاست. هر بازیگر باید دوربین را کاملاً بشناسد.

**فیلمبرداری هم کرده‌اید؟**

بله، در وزارت فرهنگ و هنر چند کار مستند انجام دادم، کار خبری هم انجام دادم. فیلم داستانی یا کوتاه هم کار کردم. برخی از فیلم‌ها ۱۶ میلیمتری و برخی ۳۵ میلیمتری بود که هر دو تگاتیو بودند.

**برای چه سالی است؟**

مربوط به سال ۴۷-۴۶ می‌شود که علاوه بر کار تئاتر در وزارت فرهنگ به‌عنوان فیلمبردار مشغول بودم. بعد از آن برای فیلم گاو انتخاب‌شدم. البته نمایش فیلم گاو اول به‌ین‌بست برخورد. یعنی با اینکه فرهنگ و هنر تهیه‌کننده آن بود، مجوز داده نشد. گفتند این فیلم مردم ایران را از جهت فرهنگی عقب‌نشان می‌دهد و منتهای فقر آدمی را نشان می‌دهد. یک سال فیلم اجازه نمایش نگرفت. آخر سر راهی که پیدا شد این بود که ابتدای فیلم یک‌نوشته‌ای گذاشتند که این فیلم برای ۴۰ سال قبل است تا به زمان حال نسبت داده نشود. هر کسی فیلم گاو را می‌دید می‌گفت این داستان برای ۴۰ سال قبل است اما چیزی که قضیه را لومی داد قطعی‌های روغن نباتی بود که به‌پای من بسته می‌شد. مردم می‌گفتند مگر ۴۰ سال پیش روغن نباتی بود؟ مجبور شدیم بگوئیم این بهانه‌ای بود تا این فیلم از توقیف بیرون بیاید چون این فیلم توقیف بود.

**قبل از این فیلم کار سینمایی نکرده بودید؟**

خیر، فیلم سینمایی کار نکرده بودم ولی تلویزیون و سریال کار می‌کردم. اما اولین فیلم سینمایی من این بود، نه تنها اولین فیلمم بود بلکه تمام آن بازیگران را در فیلم گاو کار کردند، اولین فیلم‌شان بود به جز آقای مشایخی که در فیلم «خشت‌آینه» با ابراهیم گلستان کار کرده بود. آقای مشایخی کار دوم را می‌کرد ولی آقای انتظامی، نصیریان و بقیه افراد همه کار اول سینمایی‌ای که کردند، گاو بود.

**قبل از آن چه سریالی کار کرده بودید؟**

من آنجا هم با آقای خسرو سبنایی کار کردم که تلویزیونی بود و هم با یکی دو کارگردان دیگر تا به فیلم گاو رسید. تلویزیون را قبل از این بارها تجربه کرده بودم و کارهای تلویزیون در آن زمان منصرف به‌شبه که دیوبد که می‌گفتند ثابت باسالم «میدان آوازنتین فعلی، تنها کاتالی که داشتیم همین کانال بود که به آن ثابت باسالم می‌گفتند، چون صاحب آن شخصی به این نام بود (حبیب‌الله ثابت که به ثابت باسالم معروف بود) و بعد تبدیل به شبکه‌ده شد. خصوصی بود، برای کسی بود که ایشان نویسنده پیسی را هم در اختیار داشت.

**شبکه یک آن زمان وجود داشت؟**

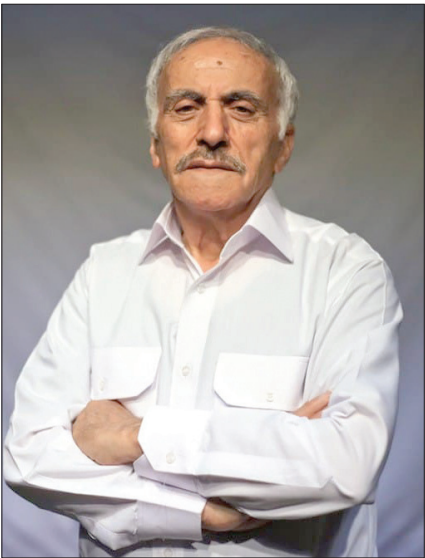
خیر، فقط همین بود. در آن زمان که در شبکه دو کار می‌کردیم، در استارت‌خوردن شبکه یک هم شرکت داشتیم، یعنی یک‌سری کارها را به‌صورت زده اجرا کرده‌ایم چون هنوز دستگاه ضبط نیاپاده بود. وقتی شبکه یک ساخته می‌شد و فرانسوی‌ها وسایل و دوربین و تجهیزات را نصب می‌کردند، ما آنجا داشتیم برای اولین بار کار ضبط انجام می‌دادیم و زمانی که شبکه سراسری یک افتتاح شد، عکس نمایش ما را در راهرو در افتتاحیه زده بودند. عکس من و چند تن از بچه‌ها به‌عنوان نمونه کار تئاتر در راهروها زده شد. درواقع افتتاح شبکه یک با کار ما بود. قبل از فیلم گاو بود، برای سال ۴۵-۴۴ می‌شود.

**در آن زمان نقش استودیوها چطور بود؟ مثلاً استودیو میثاقیه برای دیده شدن بازیگران و عدم دیده شدن آنها چه نقشی داشت؟**

آن استودیو به فردی به نام مهدی میثاقیه تعلق داشت که در حساب و کتاب بسیار خوش حساب بود. سینمایی که در میدان انقلاب بود، برای آقای مهدی میثاقیه بود که الان بیمارستان مصطفی خمینی شده است. بعد که ایشان را گرفتند و مدتی در زندان بود، همه آنها را ضبط کردند و آن بیمارستان برای دولت شد. او در زمان فعالیت سینمایی خود چند فیلم از جمله فیلم «صادق کرده» را ساخت. فیلم‌های خوبی می‌ساخت که در زمان خودش جزء بهترین‌ها بود و خود ایشان کسی بود که تصمیم‌گیرنده نمایش فیلم‌ها در سینماها بود. یعنی وقتی گروه‌های سینمایی تشکیل شد، سر گروه تمام سینماها ایشان بودند و فیلم‌ها را بین گروه‌های سینمایی تقسیم می‌کردند. الان هم چنین چیزی داریم. فرض کنید هر ۵-۴ سینما

عزت‌الله‌رمضانی فر، بازیگر پیشکسوت سینما و تلویزیون در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

## می‌گفتند فیلم «گاو»، ایران را عقب‌مانده نشان می‌دهد



■ **انتظامی و نصیریان، مجبور کردند مهرجویی چند سکانس من را از فیلم گاو در بیاورد**

■ **مرحوم مشایخی گفت، فکر کردی ویلیام وایلر تو را به آمریکا می‌برد؟**

■ **فردین و وثوقی از تدوینگر می‌خواستند، سکانس بعضی بازیگران را حذف کند**



سالن سینما معمولاً در زیرزمین است. ۵۵ طبقه به زیرزمین آمدیم. در سالن سینما نشستیم و به دوستان احترام گذاشتیم و چون جایی نبود که بنشینیم جلوروی زمین نشستیم. مترجم آقای وایلر دکتر هوشنگ کاووسی بود. البته دکتر هوشنگ کاووسی تحصیل‌کرده فرانسه بود و با آقای وایلر فرانسه صحبت می‌کردند. بعد آقای فردین چون ضیافت کرد دفتر ایشان بود، از موقعیت استفاده کرد و چند فیلم خود را به‌صورت آنونس وار نمایش داد تا خود را به آقای وایلر نشان دهد. آقای وایلر فیلم را دید و چراغ روشن شد و بعد فیلم گاو را نمایش دادند. اینجا به اصل مطلب می‌رسیم. زمانی که فیلم گاو تمام‌شد، من آن جل‌نویسته بودم. یعنی فاصله من با آنها زیاد بود، اگر کسی صحبت می‌کرد، ما نمی‌فهمیدیم. وقتی چراغ‌ها روشن شد و سکوت شد، اولین جمله این بود که رمضانی فر کجاست؟ من آمدم و خانم وایلر دست من را گرفت و به آقای دکتر کاووسی به فرانسوی صحبت کرد. بعد گفتم انگلیسی بلد هستم و خوشحال شدم. درباره رزومه من پرسید و برای او توضیح دادم که تئاتر کار کردم و اینها را توضیح می‌دادم و همه هم نشسته بودند و گوش می‌دادند و آقای وایلر به بازیگران دیگر توجهی نکرد حتی سراغی از آقای انتظامی و... نگرفت و تنها با من صحبت می‌کرد. من هم انگلیسی توضیح دادم و به انگلیسی گفت که به طبقه بالا برویم. من اینجا اشتباهی که کردم این بود که تعارف کردم که شما بفرمایید و شما بفرمایید. همه به‌سمت طبقه بالا رفتند و آخرها بود که دیدم آقای مشایخی دست من را گرفت و شروع به فحش دادن کرد. من نگاه کردم و خواستم ببینم صدای فحش به بالا نرسد. دیدم آنها متوجه نشدند. از این ترده‌هایی بود که به‌صورت گرد از پایین به بالا می‌چرخید. به یک‌باره دست من را گرفت که برویم و من سوال کردم چرا ناراحت هستید؟ گفت عباس فردین، یعنی برادر فردین گفته چرا اینجا را شلوغ کردند و اینجا چه کسانی هستند که سالن را پر کردند. ایشان شنیده بود و ناراحت شده بود و دید بی‌احترامی شده است. ما طبقه اول را که رد کردیم ایشان من را به زور بیرون کشید و گفت برویم. هر چه التماس کردیم که نرویم، گفتند فکر کردی وایلر تو را به آمریکا می‌برد؟ هر چه التماس کردم دست من را گرفت گفت برویم. گفتم اینجا بالا می‌روند و سرآه من را می‌گیرند و می‌بینند من نیستم، اما من را برد و هر کاری کردم که در بروم نشد و تا خانه من را امشاعت کرد و اجازه نداد برگردم. اینجا می‌روند و آقای وایلر ناراحت می‌شود که من نیستم. دو روز بعد آقای مهرجویی که من را دید داد و بیداد کرد که چرا رفتید. گفتم مشایخی من را به‌زور برد و شروع کرد به توهین به مشایخی، که غلط کرده‌تو را زده است و من بالا رفتم و خجالت کشیدم که سراغ بازیگر من را گرفت و نبود. کسی که صحبت می‌کنند در حال صحبت است به یک‌باره برود. اینکه اتفاق افتاد من یکی دو سال بعد فیلمی به نام دختر ریان دیدم. البته کارگردان آقای وایلر نبود، ولی کسی بود که در گروه آقای وایلر را هم بودند. یعنی آنها گروهی بودند که همه از قصه خبر داشتند. دختر ریان یک نقشی داشت که دقیقاً همان نقشی بود که من در فیلم گاو بازی می‌کردم.

**چرا آن بازیگر را به جای شما انتخاب کردند.**

بله، آن زمان متوجه‌شدم که آن قصه را اطلاع داشت و آن شخصیت را باخبر بود و من را برای آن شخصیت در نظر گرفته بود.

**چرا آن زمان که هزینه‌ها ازان بود اقدام نکردید که به آمریکا بروید و ایشان را می‌دیدید؟**

نه از لحاظ اقتصادی نمی‌توانستیم. مادر گیر تئاتر شدیم و یک پای مادر تئاتر و یک پای دیگر در سینما بود، البته یک سال بعد از فیلم گاو دیگر به‌سمت سینمای حرفه‌ای کشیده شدم و جوری بود که در سال ۴۵-۴۵ فیلم بازی می‌کردم. در هر صورت به این فکر نیتادم که بروم. این اتفاق افتاد و از جریان افتادیم و به‌سمت سینمای فارسی رفتیم. قبل از انقلاب ۲۲ فیلم در عرض ۵ سال بازی کردم. سالی ۳۴ فیلم کار می‌کردم. چند فیلم نقش اول بود و چند بار کاندید دریافت جایزه شدم. بعد از فیلم گاو فیلمی به نام حیدر کار کردم که در این فیلم نقش پسر مقب‌افتاده را بازی می‌کردم. در حیدر صحبت نمی‌کردم ولی در فیلم مرد صحبت می‌کردم. تغییراتی دادم و این هم خیلی مورد توجه مردم قرار گرفت و کارگردان‌های مهمی دنبال من بودند که آن نقش را ادامه دهم ولی من قبول نکردم. گفتم من بچه تئاتر هستم و نمی‌توانم فقط یک نقش را بازی کنم. در نتیجه نقش‌های دیگر را بازی کردم.

**با آقای تقوایی هم کار کردید که به‌سخت‌گیری و وسواس معروف هستند. در فیلم صادق کرده، هم اینچنین بودند؟**

صادق کرده را اصلاً قبول نکردم و گفتم نقشم کوتاه است و بازی

نمی‌کنم. با آقای مهرجویی صحبت کردند و از او خواستند او من را مجبور کند که این کار را کنم. تهیه‌کننده هم آقای مهدی میثاقیه بود. آقای مهدی میثاقیه گفت من پول یک فیلم کامل را به شما می‌دهم و نقش را بازی کنید. از یک طرف آقای مهرجویی و از سوی دیگر آقای مهدی میثاقیه صحبت و مجبور کردند این نقش را بازی کنم و در همان نقش کوتاه کاندیدای جایزه شدم. نقش کوتاه بود ولی نقش سختی نبود. تیر می‌خورد و وارد قهوه‌خانه می‌شد.

**آقای تقوایی در این فیلم خیلی سخت‌گیری می‌کردند؟**

بله، به‌خاطر همین بود که بیشتر با بچه‌های تئاتر کار می‌کرد چون می‌گفت بچه‌های تئاتر من را کمتر اذیت می‌کنند تا بازیگران دیگر، چون بازیگران تئاتر حافظه هستند و نقش‌هایی که به آنها محول می‌کنیم نسبت به بچه‌های دیگر بهتر کار می‌کنند. فیلم‌هایی که ساخته‌اند، اکثراً بچه‌های تئاتر کار کردند. مثل ناخدا خورشید که همه بازیگران تئاتر بودند.

**سر صحنه چه سخت‌گیری‌هایی داشتند؟ به یاد دارید؟**

اولا هم روی بازی‌ها بسیار تمرکز داشتند و هم روی دکوپاژی که می‌کردند سخت‌گیری داشت. البته دکوپاژی که می‌کردند بازیگران تئاتر کم‌نمی‌آوردند ولی ایشان و آقای بیضایی بودند که برداشت‌های زیادی داشتند، یعنی یک پلان را چندین بار با دوربین‌ها و لنزهای مختلف و زاویه‌های مختلف فیلم می‌گرفتند.

**و البته هزینه تولید فیلم هم بالا می‌رفت؟**

بله، بالا می‌رفت. به‌خاطر همین بود که آقای بیضایی فیلم (شاید وقتی دیگر، را ساختند. من مدیر استودیو بودم که در استودیوی ما کار می‌کردند و در اثر مصرف زیاد تگاتیو، مشکلاتی پیدا کردیم. چون آن زمان به فیلمسازان سهمیه دولتی می‌دادند که قیمتش نسبت به بیرون نصف بود، یعنی اگر یک کاست ۴۰۰ فونی در بیرون ۵۰۰ تومان بود در ارشاد ۲۰۰ تومان بود. بعد برای یک فیلم ما حلقه اختصاص می‌دادند و اگر ۱۰۱ حلقه می‌شد باید یکی از بازار آزاد خریداری می‌شد، اما «شاید وقتی دیگر» آقای بیضایی ۴۰۰ حلقه مصرف کرد.

**به نظر شما اینکه از نماهای مختلف فیلم را بگیرد، نشان از غیر حرفه‌ای بودن و برنامه‌ناداشتن در سکانس‌و صحنه نیست؟**

**خیر، این نشانه وسواس است.**

**وسواس تا حدودی موجه است ولی این نشان می‌دهد که انگار نمی‌دانند چه کار می‌خواهند انجام دهند.**

برای همین بود که هر تهیه‌کننده‌ای با اینجا کار نمی‌کرد. اینجا تابع برآورد نبودند. مثلاً در مورد شاید وقتی دیگر، آقای هوشنگ نوراللهی تهیه‌کننده بود که یکی از اقوام ما بود. ۶ میلیون برآورد کرد و گفتند نهایتاً ۷ میلیون شود که من با شاختی که از ایشان داشتم به آقای نوراللهی گفتم که مطمئن باشید ایشان خیلی بیشتر از این هزینه می‌کند و همین هم شد. شاید وقتی دیگر سهمیه فیلم دیگری را نیز خرج کرد. یعنی ۶ میلیون به ۱۲ میلیون رسید.

**زمان فیلم هم بالا است که دو ساعت و ۴۰-۳۰ دقیقه است.**

بله، ولی هزینه آن دو برابر و سه‌برابر شد. هزینه دو فیلم دیگر را در این فیلم ریختند.

**بازیگران خسته نمی‌شدند از زوایا و نماهای مختلف کار را بگیرند؟**

خیر، بچه‌های تئاتر الان هم همین‌طور هستند. تعجب می‌کنند اگر برای صحنه‌ای فقط یک برداشت شود. آنها خودشان هم به نحوی وسواس کار دارند. بچه‌هایی که در تئاتر کار می‌کنند از تکرار خسته‌نمی‌شوند.

**حسن و حال صحنه به هم نمی‌ریزد؟ بکر بودن صحنه و شفافیت لحظه به هم نمی‌ریزد؟**

خبر، کار مشکل به تدوینگر می‌رسد که نمی‌داند اینجا را چطور مونتاژ کند. سر این ایضایی کنار مونتو می‌نشستند. یعنی خود ایشان می‌گفتند چه کاری انجام دهند و دو حالت مستقیم در مونتاژ داشتند. دست تدوینگر آقدر با نبود چون آقای بیضایی خالت می‌کردند. آقای مهرجویی، ناصر تقوایی، بیضایی کسانی بودند که مستقیم کنار تدوینگر می‌نشستند و دخالت می‌کردند.

**برخی معتقدند آقای تقوایی اگر دوباره فیلم بسازد مثل قبل درخشنده نیست به‌خاطر همین است که ۱۰ سالی است**

**فیلمی نمی‌سازد. شما موافقت؟**

معمولاً طبیعت اینچنین است. مگر الان آقای مهرجویی می‌تواند مثل قبل فیلم بسازد؟ مسلمان‌می‌تواند.

**چرا؟**

به‌خاطر اینکه اینجا از جهت فکر و اندیشه تحلیل رفتند. سن که بالا می‌رود یک چیزهایی از دست می‌رود. آدم ۸۰-۷۰ ساله فیلمسازی یکسانی با فرد ۴۰ ساله ندارد. کلا طبیعت این‌طور است. آقای تقوایی هم شادابی ۳۰ سال پیش را ندارد. الان حوصله قدیم را ندارد. اگر بخواد فیلمی بسازد باید کسی به‌عنوان دستیار کنار او بنشیند که بگوید این کارها را می‌خواهد تا مشاور کمک کند و این کار پیاده شود.

در اثر مرور زمان افکار کم می‌شود.

**آقای کیمیایی هم امسال فیلمی ساختند که مردم و منتقدان نپسندیدند.**

طبیعی است هر چه عمر زیاد می‌شود آن حساسیت‌ها کم می‌شود.

**اما ودی آلن الان حدوداً ۸۰ سال دارد و هنوز فیلم‌های خوبی می‌سازد. در ایران اینچنین نیست؟**

ما نمی‌توانیم خود را با آنها مقایسه کنیم. آنها در فرهنگ دیگری هستند. آنها فرم‌های دیگری دارند. همه چیز ما با آنها فرق می‌کند. آنها بهترین مشاوران را دارند. وقتی فیلم می‌سازند از بهترین مشاوران استفاده می‌کنند. این است که آنها در کلاسی تدریس می‌کنند آن خبره‌ها و زنده‌ها را جدا می‌کنند و آنها را به‌صورت دستیار استفاده می‌کنند، یعنی کنار خود می‌آورند و از فکر و اندیشه آنها کمک می‌گیرند. به قول ما آنلین می‌شوند.

**به نظر شما افرادی همچون کیمیایی و مهرجویی کسی تحمل می‌کند که کنار دست‌شان به‌عنوان دستیار کار کند؟**

این‌ها یک جور خودخواهی دارند که اجازه نمی‌دهند این اتفاق بیفتد. اگر این خودخواهی را کنار بگذارند و مشاوری کنار خود داشته باشند، بهتر است. متأسفانه دستیار را به این اندازه بها نمی‌دهند. آن را به‌صورت دستیار نگاه نمی‌کنند، به‌صورت مشاور نیست که بگوید نیمی از کار را تو انجام بده و نیمی دیگر را من انجام دهم.

**الان آقای کیمیایی هم یک نفر فیلم‌نامه‌های ایشان را میزرانویسی می‌کند. چقدر حضور این آدم تا تأثیرگذار است نمی‌دانم.**

این کار را آقای مهرجویی هم سال‌هاست انجام می‌دهد. می‌دانم که آقای مهرجویی قصه را از چه کسانی گرفته و به نام خود گذاشته است. من از اینها اطلاع دارم.

**شما با ساموئل خاچیکیان کار کردید؟**

برای او نقش اول کار کردم.

**آقای نظام کیایی صابردار سینما، می‌گفت هم محله‌ای آقای ساموئل خاچیکیان بودند و آدم‌هایی بودند که روزها جلوی در خانه می‌خواندند تا ایشان را تحت فشار قرار دهند تا نقش به آنها بدهد. این چیزها واقعا بوده است؟**

تا این حد نبوده است.

**می‌گفت رضا بیک ایمانوردی اینچنین ستاره سینما شد.**

خیر، او کسی بود که در سفارت آمریکا اندوه بود. به‌خاطر همین انگلیسی بلد بود. فیلمی به نام فریاد نیمه‌شب آمد که اولین فیلم فردین بود. بیک ایمانوردی دو پلان کار کرد. نقش منفی داشت و ساموئل خاچیکیان از تنیاب و خوشش آمد و او را در نقش خوب استفاده کرد. آقای ساموئل خاچیکیان کاشف خیلی از بازیگران بود از جمله آقای بیک وردی (عنوانی که رضا بیک ایمانوردی به آن مشهور بود) و آرمان هوسپیان (آرامانیس و ارطانی هوسپیان، هنرپیشه درگذشته در ۱۳۵۹) و خیلی‌های دیگر. او در زمان خود یک ویلیام وایلر ایرانی بود. من ۲۰-۲۳ فیلم با او کار کردم و مرید بسیار فرهیخته و افتاده‌ای بود. مردی بود که دوست داشتنی بود.

**شما با رضاصفايي هم کار کردید. آقای صفايي ۵۲ فیلم کارگردانی کرده است. ایشان چطور این میزان فیلم کارگردانی می‌کرد؟ می‌گویند در بین کارگردان‌های سینمای ایران رکورد زده‌است.**

آقای صفايي مشهور بود که ۱۵-۱۰ روزه فیلم را تمام می‌کند. چون فیلم را سریع تمام می‌کرد، خیلی از تهیه‌کننده‌ها دوست داشتند با او کار کنند، چون سریع می‌ساخت و خرج فیلم کم می‌شد. اگر هر کارگردانی یک فیلم را یک ماهه کار می‌کرد، او ۱۵ روزه می‌ساخت.

**کیفیت کارها چطور بود؟**

در گیشه می‌فروخت. اکثر فیلم‌های او جواب می‌داد. با تمام بازیگران هم کار کرد.

**بیشتر فیلم‌فیلمفارسی می‌ساخت؟**

بله، فیلم جایزه‌ای نمی‌ساخت. فیلم‌هایی می‌ساخت که در گیشه جواب می‌داد. تهیه‌کننده‌ها آن زمان به فکر گیشه بودند، نه جایزه. کم اتفاق می‌افتاد که یکی به فکر جایزه باشد. آقای میثاقیه چون از طرف مالی تأمین بود دوست داشت فیلمش به جشنواره برود، اما خیلی از تهیه‌کننده‌ها فقط به گیشه نگاه می‌کردند.

**با فریدون گله هم کار کردید. ایشان چطور بودند؟**

ایشان کارگردان فوق‌العاده‌ای بود.

**چرا بعد از انقلاب کم کار و حذف شد؟**

او هم جزء بچه‌های روشنفکر بود و فیلم‌هایی ساخت که من دو فیلم با او کار کردم. فرد با فکری بود و فکر او خوب کار می‌کرد. چند سالی به شمال رفت و دوسه بار به ایشان سر زدم و زمانی که فوت کردند من در ۵۰ کیلومتری او کار می‌کردم و اطلاعی نداشتیم. یعنی ما را مرسر کار می‌کردیم و ایشان فاصله‌ای که ما را مرسر داشت ۶۰-۵۰ کیلومتر بود. من اطلاع نداشتیم که فوت کرد. وقتی شنیدم خیلی ناراحت شدم.

**الان درگیر چه کاری هستید؟**

من داستان یک شهر را با آقای محمدرضا آهنج کار می‌کنم که حدود دو سال طول می‌کشد. کار اپیزودی است، ولی من جزء بازیگران ثابت هستم، مرتب و مشغولم. ۶-۵ فیلم هر روز زمین مانده که نمایش داده نشده است. سه کله پوک که نقش اول بود پخش شد، یک فیلم دیگر برای جشنواره کودک کار کردم که به نام سوپیرر است. برای بچه‌های کرمان بود. سوپیرر مربوط به بازیکنان جلولون فوتبال می‌شود. به ۳-۲ نفری که جلوبازی می‌کنند سوپیرر می‌گویند. من هم نمی‌دانستم. بخش دیگر فعالیت‌های من جدا از اینهاست. یعنی با موضوع مصاحبه‌فرق می‌کند. الان مجوزی گرفتم که گران‌ترین مجوز برای کار است. چندمنظوره است که شامل مجوز تدریس موسیقی، کنسرت و تمام رشته‌های هنری می‌شود. خیلی‌ها موفق نمی‌شوند این مجوز را بگیرند و من الان موفق شدم آن را دریافت کنم. مدرک درجه‌ک هنری گرفتم که معادل دکتری است و طبق همین مراحل ا طلی کرده و به اینجا رسیده‌ام.